
مقنع و سپید جامگان

پاتریشیا کرون

مسعود جعفری جزی

۹	سرآغاز
۱۳	گفتار نخست: مقتنع
۲۷	گفتار دوم: داستان مقتنع در تاریخنامه‌ی طبری
۲۷	— مقدمه
۳۷	— متن داستان
۴۹	— شرح و تفسیر
۷۷	— تحلیل
۱۱۱	گفتار سوم: سپیدجامگان به روایت ابو تمام
۱۱۵	گفتار چهارم: ابو تمام و سپیدجامگان
۱۴۳	کتاب‌شناسی
۱۴۸	نمايه

زان ازلی نور که پروردہ‌اند
در تو زیادت نظری کردہ‌اند
خوش بنگر در همه خورشیدوار
تا بگدازند که افسرده‌اند



If I can stop one heart from breaking
I shall not live in vain
or help one fainting robin
unto his nest again
I shall not live in vain.



برای محسن آشتیانی و مهر بیریا و محبت بی شائبه اش

پ. کرون
م. جعفری

کتاب حاضر شامل چهار گفتار است: در گفتار نخست ترجمه‌ی فارسی مدخل «مقنع» دانشنامه‌ی ایرانیکا آمده است. اصل انگلیسی این مقاله را پاتریشیا کرون نوشته است.^۱ گفتار دوم که تألیف مشترک پاتریشیا کرون و مترجم فارسی است، پیش از این در دو شماره از مجله‌ی مدرسه‌ی مطالعات شرقی و افریقایی لندن چاپ شده است.^۲ گفتار سوم شامل ترجمه‌ی فارسی بخش سپیدجامگان کتابی است که یکی از داعیان اسماعیلی در باب عقاید فرقه‌های مختلف نوشته است.^۳ گفتار چهارم که آخرین بخش کتاب را شکل می‌دهد ترجمه‌ی فارسی مقاله‌ای است که اصل انگلیسی آن به قلم پاتریشیا کرون منتشر شده و به تحلیل اطلاعاتی می‌پردازد که همان داعی اسماعیلی در باب سپیدجامگان فراهم آورده است.^۴

در گفتار نخست با سیمای کلی مقنع و چگونگی قیام او و فرجام کارش ب اختصار آشنا می‌شویم. گفتار دوم خود شامل چهار بخش فرعی است: مقدمه، متن تصحیح شده‌ی ماجراهی مقنع در تاریخنامه‌ی طبری، شرح و تفسیر این متن

1. Patricia Crone: "Moqanna'", *Encyclopaedia Iranica*.

2. Patricia Crone and Masoud Jafari Jazi: "The Muqanna' narrative in the *Tārikhnāma*, Part I, Introduction, edition and translation", *Bulletin of SOAS*, 73, 2 (2010), 157-177.

Patricia Crone and Masoud Jafari Jazi: "The Muqanna' narrative in the *Tārikhnāma*, Part II, Commentary and analysis", *Bulletin of SOAS*, 73, 3 (2010), 381-413.

3. W. Madelung and P. Walker, ed. and tr.: *An Ismaili Heresiography, The Bab al-Shayṭān from Abū Tammām's Kitāb al-Shajara*, Leiden, 1998, 76-9/74-7.

(متن عربی و ترجمه‌ی انگلیسی)

4. Patricia Crone: "Abū Tammām on the Mubayyida", in *Fortresses of the Intellect*.

و سرانجام تحلیل آن. در مقدمه‌ی این بخش درباره اهمیت متن تاریخنامه، نسخه‌هایی که در اختیار داشته‌ایم و چگونگی تصحیح این متن سخن گفته‌ایم. سپس متن روایت تاریخنامه به همراه نسخه‌بدل‌ها آمده است. متن تاریخنامه را بر اساس بند و سطر شماره‌گذاری کرده‌ایم. همه‌ی ارجاعات در بخش شرح و تفسیر و تحلیل بر اساس همین شماره‌ها تنظیم شده است. بخش شرح و تفسیر بد توضیح اعلام تاریخی، نکته‌های مبهم تاریخی، لغوی و ... اختصاص دارد. در بخش پایانی این گفتار که تحلیل عنوان دارد چند نکته‌ی بحث‌انگیز تاریخی در ذیل چند عنوان جداگانه بررسی شده است: پیروان مقتّع چه کسانی بوده‌اند؟ آیا سمرقند در جریان این شورش‌ها دو بار فتح شده یا یک بار؟ و مسائلی از این دست. بخش تحلیل با بررسی چگونگی شکل‌گیری روایت مقتّع در تاریخنامه به پایان می‌رسد. گفتار سوم به سخنان یکی از داعیان اسماعیلی درباره سپیدجامگان اختصاص دارد و گفتار چهارم و پایانی به بررسی اطلاعات نویافته‌ای می‌پردازد که همان داعی اسماعیلی به نام ابوتعام نیشابوری برای ما به یادگار نهاده است.

برخی از مطالب احتمالاً در لابه‌لای گفتارهای این کتاب گهگاه تکرار شده‌اند، اما ذکر این مطالب در پیوند با هر بخش و در جای خود ضروری بوده است و امیدواریم این تکرارها ملالت‌زا نباشد و به توضیح و فهم آسان‌تر مباحث کمک کند. در مواردی که منابع عربی یا فرنگی ترجمه‌ی مناسب و در دسترسی داشته‌اند، سعی کرده‌ایم در متن فارسی به ترجمه‌های فارسی این منابع ارجاع بدهیم تا برای خوانندگان علاقه‌مند سودمندتر باشد.

پاتریشیا کرون استاد مطالعات ایران و اسلام در مؤسسه‌ی تحقیقات عالی پرینستون است و پیش از این کتاب تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در اسلام او به فارسی ترجمه شده است.^۵ مترجم فارسی که در تألیف گفتار دوم از کتاب حاضر از افتخار همکاری با استاد کرون بهره‌مند بوده، در اینجا بر خود لازم می‌داند از لطف و عنایت ایشان در پاسخ‌دادن به پرسش‌های مترجم و رفع دشواری‌های ترجمه سپاس‌گزاری کند. امیدواریم ایشان هر چه زودتر صحت و سلامت خود را بازیابند. همچنین لازم می‌داند که قدردان لطف بی‌دریغ دوست دانشمند، جناب

سرآغاز

۱۱

آقای دکتر قائم مقامی، باشد که متن حروف چینی شده‌ی کتاب را با دقت مطالعه کردند و نکات سودمندی را تذکر دادند. و سپاس او را.

مهرماه ۱۳۹۱

مسعود جعفری جزی

نام مقتّع در منابع عموماً هاشم بن حکیم ذکر شده، اما در برخی منابع «حکیم» را نام خود او هم شمرده‌اند. در واقع، شکل فارسی قرائت این اسم یعنی هاشم حکیم غالباً به معنی هاشم پسر حکیم و گاه به معنی هاشم فرزانه و دانا تلقی شده است. جاحظ نام او را عطا دانسته است (البيان والتبيين، ج ۳، صص ۱۰۲-۱۰۳). مشهور است که اصل او از بلخ بوده و سپس به منطقه‌ی سغد رفته است. مقتّع در انقلاب عباسی بر ضد بنی‌امیه مشارکت داشته و پس از آن نیز در روزگار حکمرانی ابو‌داود خالد بن ابراهیم الذهلی (حاکم خراسان در سال‌های ۱۳۷-۱۴۰ / ۷۵۷-۷۵۵) و جانشینش، عبدالجبار بن عبد‌الرحمان الاذدی (سال‌های ۱۴۰-۱۴۱ / ۷۵۷-۷۵۸)، در مرو مقام‌های عالی نظامی و اداری داشته است. مقتّع در جایگاه صاحب منصبی نظامی-اداری قاعده‌تاً به زبان فارسی سخن می‌گفته، اما جاحظ با لحنی تحریر‌آمیز به «الکن» بودن او اشاره کرده است و ظاهراً مقصودش آن است که به عربی نیز سخن می‌گفته است. در منابع مختلف درباره‌ی مهارت او در جادوگری و تردستی و شعبدہ به گونه‌ای سخن گفته‌اند که گویی از جوانی در این امور آموزش دیده است، اما احتمالاً این استنباط ناشی از کارهای خارق العاده و ادعاهایی است که بعدها از او سرزده است. با این حال، روشن است که مقتّع مردی درس‌خوانده و عالم بوده است هرچند از جزئیات آموزش و تحصیل او هیچ نمی‌دانیم.

بنابر روایت تاریخ بخارا، مقتّع پس از مرگ عبدالجبار الاذدی ادعای پیامبری کرد و او را دستگیر کردند و مدتی در بغداد زندانی بود تا این‌که آزاد شد و به

خراسان بازگشت. پس از آن در روستای کازه در نزدیکی مرو ساکن شد و بد شغل گازری (رختشوی) اشتغال ورزید. پس از مدتی دوباره به تبلیغ آیین خود دست زد و جنبشی تازه را شکل داد. آن‌گاه که حمید بن قحطبه در سال ۷۶۸/۱۵۱ به حکومت خراسان منصوب شد، حکم دستگیری مقتنع را صادر کرد. از این پس مقتنع مخفی شد و بعدتر با گذر از جیحون به ماواراء‌النهر رفت. پیش از ورود مقتنع به ماواراء‌النهر برخی از یاران او توانسته بودند در برخی مناطق آن سرزمین هودارانی برای او گرد آورند. احتمالاً با نظر به همین اطلاعات است که ابوالمعالی، مؤلف کتاب بیان الادیان، آغاز دعوت او را رسال ۷۶۹-۷۶۸/۱۵۱ دانسته است. هم در کتاب بیان الادیان و هم در کتاب تاریخ بخارا نخستین قیام‌های پیروان مقتنع از منطقه‌ی کش (شهر سبز کنونی در ازبکستان) گزارش شده است؛ به ویژه یکی از این شورش‌ها که در روستای سویخ شده است. این قیام‌ها در حدود همین سال ۱۵۱ به وقوع پیوسته‌اند. در این هنگام مقتنع در کوهستان سمام یا سیام در نزدیکی شهر کش پناه گرفته بود (بارتولد: ترکستان‌نامه، ج ۱، صص ۳۰۸-۳۰۹). او به یاری پیروانش، که سپیدجامگان نامیده می‌شدند، در این کوه‌دزی ساخت که آن هم به اسم سمام معروف است، ولی به نظر می‌آید که نام دقیق آن نواکث بوده است. مقتنع در این منطقه دزی دیگر به نام سنگرد یا سنگرد هم بنا کرده است (ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۳۹؛ گردیزی، ص ۲۷۹، که هر دو اطلاعاتشان را از سلامی گرفته‌اند).

به نوشته‌ی گردیزی، نخستین نمود آشکار فعالیت سپیدجامگان در منطقه‌ی بخارا و در سال ۷۷۳-۷۷۴/۱۵۷ دیده شده است. بنابر روایت تاریخ بخارا، این واقعه در سال ۱۵۹ روی داده است. ظاهرًا علت اختلاف در این باب از تحریف و اشتباه ناشی از شباهت کلمه‌ی «سبع» (هفت) و «تسع» (نه) در نسخه‌هاست، زیرا در قدیم معمولاً اعداد را به حروف می‌نوشته‌اند. در این‌جا احتمالاً عدد ۱۵۷ درست است، زیرا هر دو منبع ظهور سپیدجامگان را واقعه‌ای مربوط به دوران پیش از آمدن جبرئیل بن‌یحیی، حاکم جدید سمرقند، دانسته‌اند و می‌دانیم که ورود او به خراسان در سال ۱۵۹ بوده است (طبری، ج ۳، ص ۴۵۹). از سوی دیگر، گردیزی و ابن‌اثیر به نقل از سلامی فهرستی طولانی از اسمای فرماندهانی را ذکر کرده‌اند که پیش از ورود جبرئیل بن‌یحیی به خراسان، مقتنع آنان را شکست داده

است. با توجه به این مسائل، می‌توان گفت که قیام مقطع در سال ۱۵۷ و در دوران خلافت منصور عباسی (خلافت: ۱۳۶-۷۰۴/۱۵۸-۷۷۵) کاملاً فraigیر شده بوده است. فضل بن سهل که در عصر مأمون می‌زیسته نیز شروع قیام مقطع را در دوران خلافت منصور دانسته است (طبری، ج ۲، ص ۷۷۳؛ ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۲۴). در متن تاریخنامه نیز شروع قیام در همان دوره است.

طبعاً چند سالی طول کشیده است تا توجه همگان به این قیام جلب شود و به اصطلاح در کانون توجه قرار گیرد. حمید بن قحطبه، حاکم خراسان، در سال ۷۷۵-۷۷۴/۱۵۸ یا یک سال بعد از آن درگذشت و در همین حول و حوش منصور عباسی هم مرد (خلیفة بن خیاط: تاریخ، صص ۶۷۷-۶۷۶، ۶۹۶). به نظر می‌آید که مقطع از این فرصت استفاده کرده و به کمک خاقان ترک و در ائتلاف با او شهر سمرقند را تصرف کرده است (تاریخنامه، بند ۲). منصور عباسی، یا بنابر اغلب منابع، مهدی عباسی (خلافت: ۱۵۸-۷۸۵/۱۶۹) ابوعون عبدالملک بن یزید را به جای حمید بن قحطبه به حکومت خراسان گماشت و جبرئیل بن یحیی را به حکومت سمرقند منصوب کرد و به او مأموریت داد تا شهر را از سورشیان بازپس گیرد. جبرئیل بن یحیی پس از ورود به خراسان در سال ۷۷۶-۷۷۵/۱۵۹ بخارا با سورشیان هوادار مقطع در آنجا جنگید و سپس عازم سمرقند شد (تاریخ بخارا، ص ۶۹/۹۸ = ۷۱؛ گردیزی، ص ۲۸۰) و چنان‌که معروف است آن را تصرف کرد ولی احتمالاً این فتح نه بلافاصله پس از رسیدن او به منطقه بلکه در سال ۷۷۷-۷۷۸/۱۶۱ یا دیرتر و در دوران حکومت جانشین ابوعون اتفاق افتاده است. در همین سال‌ها نیروهای مقطع توانستند سپاهی را که از بلخ عازم جنگ با آنان شده بود در نزدیکی ترمذ شکست دهند و شهرهای چغانیان و نسف را محاصره کنند. از فرجام محاصره‌ی چغانیان اطلاع دقیقی نداریم، اما می‌دانیم که نیروهای مقطع در نصف توفیقی به دست نیاوردن (تاریخنامه، بند ۷ و ۸). اگر مقطع هیچ‌گاه نسف را تصرف نکرده باشد، سکه‌هایی که از او باقی مانده باید در سمرقند ضرب شده باشد (قس: کوخف^۱).

در سال ۷۷۷-۷۷۸/۱۶۱ مهدی عباسی ابوعون عبدالملک را از حکومت

1. Kochnev

خراسان عزل کرد و معاذ بن مسلم را به جای او گماشت و چند تن از فرماندهان نامدار از جمله عقبه بن مسلم الہنایی و سعید الحرشی را برای کمک به او مأمور کرد. معاذ نیز مدتی در منطقه‌ی بخارا به نبرد با سپیدجامگان پرداخت و سپس عازم سمرقند شد و به همراهی جبرئیل بن یحیی سمرقند را (دومین بار؟) از خارجه، سپهدار مقتنع، بازپس گرفت. معاذ سپس برای نبرد با مقتنع عازم منطقه‌ی گردیزی، بند ۱۶؛ این اثیر، ج ۶، ص ۵۱). در کش شد (تاریخنامه، فرماندهی عالی جنگ با مقتنع از جانب خلیفه به سعید گیرودار این تحولات، فرماندهی عالی جنگ با مقتنع از جانب خلیفه به سعید الحرشی واگذار شد که ظاهراً با معاذ اختلاف نظر داشت و سرانجام در سال ۷۸۰/۱۶۲ معاذ از حکومت خراسان عزل شد و مسیب بن زهیر الضبئی جای او را گرفت. در دوران حکومت همین حاکم اخیر که تا سال ۷۸۳/۱۶۶ به طول انجامید، قیام مقتنع سرکوب شد.

پناهگاه اصلی مقنع قلعه‌ای بوده با دو حصار درونی و بیرونی در منطقه‌ای کوهستانی و دسترسی ناپذیر. یاران مقنع در داخل حصار بیرونی کشاورزی می‌کرده‌اند و از سال‌ها قبل، با ذخیره‌سازی مواد غذایی و آذوقه، برای محاصره آماده‌می‌شده‌اند (طبری، ج ۳، ص ۴۸۴). اما سعید الحرشی به مدت طولانی قلعه را در محاصره گرفت و «تابستان و زمستان» نیروهایش را در آنجا نگه داشت (تاریخ بخارا، ص $72/101 = 74$) تا این‌که یاران مقنع دچار قحطی و گرسنگی شدند و فرماندهانشان برای حفظ جان خود تسلیم شدند (گردیزی، ص ۲۸۲؛ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۵۱؛ تاریخنامه، بنده‌های ۱۹ و ۲۰).

با سقوط حصار بیرونی مقتّع دست به خودکشی زد. بنابر اغلب منابع، مقتّع خود را در توری پرآتش انداخته تا به کلی سوخته شود و هیچ اثری از او بر جای نماند (برای نمونه، رجوع شود به بیان الادیان، تاریخ بخارا، اسفراینی). از آنجا که گفته‌اند مقتّع قبل از خودکشی همه‌ی زنان و اطرافیانش را کشته است، بنابراین کسی دقیقاً نمی‌دانسته که او واقعاً چگونه مرده است. برای حل این مشکل داستانی از زبان یکی از زنان مقتّع نقل شده که توانسته با ترفندی خود را از مرگ برهاند و شاهد آخرین دقایق زندگی او بوده است. در اغلب روایت‌های داستان مقتّع، همین زن است که سرانجام در قلعه‌ی اندرونی را نیز به روی دشمنان می‌گشاید (مقایسه شود با تاریخ‌نامه، بندهای ۱۹ و ۲۲ و شرح مربوط به آن‌ها). داستان این زن در اغلب منابع فارسی هست اما ظاهراً همچنان

نرسیده است. ناپدیدشدن مقطع بی‌آن‌که اثری از او بر جای بماند برای آن ساخته شده که تأییدی بر ادعای الوهیت او باشد (بیرونی: آثار الباقیه، ص ۲۱۱) یا چنان‌که در برخی منابع دیگر آمده، پیروانش می‌توانسته‌اند، با اتکا به این رویداد، بگویند که او به آسمان رفته است. البته دشمنان مقطع منکر ناپدیدگشتن او شدند و قاطعانه گفتند که بقایای پیکر نیمسوخته‌ی او یافت شد و سر بریده‌اش به نزد مهدی عباسی فرستاده شد.

مرگ مقطع را عموماً در سال ۷۸۰/۱۶۳ دانسته‌اند که از نظر تاریخی مطابق بوده است با زمان سفر مهدی عباسی به مرز بیزانس و منطقه‌ی بیت‌المقدس و چنان‌که مشهور است خبر مرگ مقطع در همین سفر به او رسید (مثلاً رجوع شود به طبری، ج ۳، صص ۴۹۴، ۴۹۸-۴۹۹). بنا بر تاریخ بخارا (ص ۹۰/۶۴ = ۶۵) مرگ مقطع در سال ۷۸۲-۷۸۴/۱۶۷ روی داده و بنا بر آثار الباقیه در سال ۷۸۵/۱۶۹ (آثار الباقیه، ص ۲۱۱) اختلافی که در این دو منبع دیده می‌شود ظاهراً باز هم به سبب آشتفتگی ناشی از شباهت دو کلمه‌ی «سبع» (هفت) و «تسع» (نه) در نگارش است. با توجه به این‌که به اجماع منابع شکست و مرگ مقطع در دوران حکومت مسیب بن زهیر روی داده است، طبعاً سال ۱۶۹ نمی‌تواند درست باشد. این تاریخ که به نظر نادرست می‌آید نیز به هر حال سیر خاص خودش را داشته و در برخی آثار دیگر هم بازتاب یافته است؛ مثلاً در گزارش گردیزی (ص ۱۵۵) نیز مهدی عباسی پس از دریافت خبر مرگ مقطع می‌میرد و این خود تلویحاً بدان معناست که این واقعه در سال ۱۶۹ روی داده است. از نظر سلامی – آن‌چنان‌که نسفی (شماره‌ی ۲۸۷، مدخل سعید الحرشی) نقل کرده – این پیروزی در سال ۷۸۲/۱۶۶ واقع شده است. همین سال ۱۶۶ یا اوایل سال ۱۶۷ تاریخ‌های دیگری هستند که گردیزی تلویحاً آن‌ها را نیز پذیرفته است (صص ۲۸۲-۲۸۳). سال ۱۶۶ در گزارش حمدالله مستوفی (ص ۲۹۹) هم آمده است. از آنجا که در سال ۱۶۶ آخرین شاهزاده از نسل حاکمان کهن بخارا (بخارخدات) به جرم همراهی با سپیدجامگان به فرمان خلیفه به قتل رسید (تاریخ بخارا، ص ۱۴/۹ = ۱۰-۱۵)، صدیقی (متن فرانسوی، ص ۱۷۹؛ متن فارسی، صص ۲۲۳-۲۲۴) پایان جنبش را در همین سال دانسته است. این تاریخ از جهاتی درست‌ترین تاریخ به نظر می‌آید؛ البته اگر می‌توانستیم توجیهی برای همزمان‌شدن این واقعه با سفر مهدی عباسی به مرز بیزانس پیدا کنیم یا بر عکس

اگر می‌توانستیم نشان دهیم که سفر خلیفه هم در همین سال واقع شده است (مقایسه شود با یعقوبی: تاریخ، ج ۲، ص ۴۸۰). با توجه به داده‌هایی که اکنون در دست داریم نمی‌توان به نظری قطعی رسید.

صرف نظر از جنگ و شورش بر ضد خلافت بغداد، مقنع صاحب آیین و پیام نیز بوده است. به نظر می‌آید که منبع اصلی همه‌ی اقوال و گزارش‌ها درباب پیام مقنع کتابی بوده که شخصی به نام ابراهیم بن محمد تألیف کرده ولی نسخه‌ای از آن به دست ما نرسیده است. ابن ندیم با این کتاب و مؤلفش آشنا بوده (الفهرست، ص ۴۰۸) و از دانش نویسنده درباره‌ی فرقه‌ی مسلمیه (پیروان ابومسلم) با تحسین یاد کرده است. در تاریخ بخارا از این نویسنده فقط با نام ابراهیم یاد شده و کتاب او یکی از منابع اصلی درباب مقنع به حساب آمده است. بنا بر روایتی کهنه از این کتاب که قطعه‌هایی از آن در اثری فرقه‌نگارانه به قلم عالمی اسماعیلی نقل شده (ابوتمام: «باب الشیطان»، متن عربی، صص ۷۶-۷۹؛ متن انگلیسی، صص ۷۴-۷۷)، پیروان مقنع بر آن بوده‌اند که روح الاهی در هر زمان می‌تواند در بدن کسی حلول کند که خدا او را به پیامبری برگزیده است. وظیفه‌ی پیامبران نیز آن است که به مردم بگویند که خدا از آنان چه می‌خواهد و باید چگونه رفتار کنند. به عقیده‌ی آنان، روح الاهی نخست در صورت آدم تجسم یافت و سپس در صورت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد (ص) و سرانجام در صورت ابومسلم خراسانی جلوه‌گر شد. در فاصله‌ی مرگ پیامبر پیشین تا تولد پیامبر پسین، روح الاهی به عرش خود بازگشت می‌کرده است. روح الاهی پس از ابومسلم در صورت مقنع تجلی کرده است که «مهدی» بوده و چون آخرین شخص در این سلسله نیز محسوب می‌شود، پیروانش باید منتظر بماند تا دوباره در زمان مقرر از نو پدیدار شود. درواقع، این آموزه‌ی حلول دوره‌ای یا تجلی ادواری خدا در صورت انسان است و با انتقال روح از جسمی به جسم دیگر، که اصطلاحاً تناسخ نامیده می‌شود، فرق دارد. در نگاه نخست چنین به نظر می‌آید که حضور ابومسلم در این زنجیره احتمالاً نادرست است، زیرا مقنع قیام خود را برای انتقامگیری از خون بهناحق ریخته‌ی ابومسلم و شاید یحیی بن زید می‌دانسته است. البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که شاید او به ابومسلم، در جایگاه شاه یا پیامبر، نوعی الوهیت بخشیده باشد و مثلاً چنان‌که معروف است گفته باشد که خدا در هر دوی آنان — یعنی ابومسلم و مقنع